

در کلاس جذاب نجف

امیرمهدی حقیقت از جایگاه نجف در یابندری در نزد دیگر مترجم می گوید



وحید حسینی ایرانی

در اهمیت مرحوم نجف در یابندری همین بس که نسل ها و طیف های گوناگونی از اهالی ادبیات در حوزه ترجمه متأثر از او هستند یا احترامی بسزایش قائلند. ویدئویی از یک گفت وگوی زنده در میان فر سته های مفسحه انیستاگرامی انتشارات علمی و فرهنگی وجود دارد که گواه و مصداق این مدعاست. در این گفت وگو امیرمهدی حقیقت، از مترجمان مطرح امروز، درباره جایگاه و شخصیت در یابندری سخن می راند و در این میان، به اثری که بر دیگر مترجمان ایرانی گذاشته اشاره می کند. آنچه در ادامه می خوانید، گزیده ای از گفت وگویی یادشده است.

امیرمهدی حقیقت می گوید: نجف در یابندری خود در یک زنجیره از دانش و تجربه ای قرار گرفته که منتقل شده است. او به درستی توانسته ظرایف زبانی را در کارهای استادانش و استادانی همچون محمد قاضی تشخیص دهد. خودش همواره درباره ترجمه رمان «دن کیشوت» با ستایش حرف زده است. اومی گوید بزرگ ترین دستاورد مترجم انتخاب لحن و سبک بیان مناسب برای اثر است و نمونه متعالی اش را دن کیشوت، آقای قاضی می داند. جایی می گوید این لحن و سبک بیان مناسب در سرتاسر داستان به قوت تمام وجود دارد و به قول خودش، می جوشد و هیچ جا فتن نمی کند. در یابندری این را مشخصه کار هنری در حوزه ترجمه ادبی می داند و همین ویژگی را در آثار ترجمه شده خود وی می بینیم.
اوتلاش می کند برای هر اثری یک زبان مستقل و مناسب پیدا کند و این زبان آن قدر متنوع است که وقتی شمار در زامدت همه آثارش را می خوانی، نمی توانی باور کنی همه این ها را یک مترجم ترجمه کرده است!

مترجم آثار جومپا لایری در این گفت وگویی اینستاگرامی از دقت بسیار در یابندری در انتخاب کلمه تلاش ستودنی وی برای رسیدن به زبانی خوب و جذاب یاد می کند. حقیقت در ادامه، از پرسش جذاب نجف خطاب به محمد قاضی می گوید که در یک کتاب آمده است. اینکه مرحوم قاضی به اتکای کدام یک از متون فارسی، لحن مناسب برای «دن کیشوت» را پیدا کرده است. این مترجم جوان به بحث جدی تری ورود می کند و آن اهمیت دانش مترجم در زبان مقصد (در اینجا زبان فارسی) است که کسانی چون نجف در یابندری و شادروان ابوالحسن نجفی به خوبی به آن واقف بودند. حقیقت در همین زمینه، با داور می شود که در یابندری اگر چه آدمی خود ساخته و بدون تحصیلات دانشگاهی بوده است، در طول سال ها با مطالعه متون فارسی به این دانش و تسلط برگنجینه زبان فارسی می رسد.

ده ۱۳۲۰ که نخستین کارهایش داستان های کوتاه فاکنر منتشر می شود هنوز رمان نویسی فارسی خیلی رونق نگرفته بود. آقای در یابندری از جمله کسانی بوده که با ترجمه آثار مهم و تعهدی که به زبان فارسی داشته اند، کمک می کنند زبان فارسی مادر نوشتار و حتی رمان نویسی به بلوغ برسد، «امیرمهدی حقیقت ادامه می دهد: فعالیت او عملا از دهه چهل شروع می شود و بعد با مؤسسه فرانکلین ادامه پیدا می کند. یک بخش از تجدد عملامدیون او مجموعه ای است که آنجا کار می کنند و کتاب هایی را به فارسی برمی گردانند.

یکی از نکاتی که می توان درباره در یابندری به زبان آورد، احترامی است که او در نزد دیگر مترجمان دارد، از بزرگانی چون کوثری و غبرایی و سمیعی گیلانی که درباره کار او حرف می زنند، تا نسل های جدیدتر همچون پیمان خاکسار و مزده الفت که از تأثیر پذیری و آموختنشان از نجف می گویند. حقیقت با اشاره به این موضوع، دکتر علی خراعی فر، از بزرگان حوزه نقد ترجمه و سردبیر مجله مترجم را مثال می زند که در کلاس های خود آثار در یابندری را برای دانشجویان تدریس می کند. او با بیان اینکه خودش هم کلاس ترجمه نرفته و تحصیلات آکادمیک در این زمینه ندارد، اما از کارهای در یابندری آموخته است، می افزاید: من خود هم قدری شیفته آزادی او در ترجمه در عین پایبندی اش به متن هستم که ماه ها روی تک تک کارهایش وقت گذاشته ام و از او یاد گرفته ام.

مقدمه های مبسوط نجف بر کتاب ها برای شناساندن نویسنده یا خود اثر، دیگر موضوعی است که حقیقت به آن می پردازد. او در این باره به مقدمه های مفصل کتاب پیرمرد و دریا، از ارنست همینگوی و بازمانده روز، از ژاک ژوتوایی کورو اشاره می کند یا به آنچه در مقدمه رمان «رگنایم، از ای. ال. دکتر و فو پست مدرنیسم به مثابه یک کلاس موجز و جذاب ارائه شده است.

زین قنبار

علیرضاحیدری |مدرس ویراستاری

- غالب کردن در ست است یا قالب کردن؟**

برای اینکه بدانیم «غالب کردن» در ست است یا «قالب کردن» باید به معنای آن توجه کرد. «قالب کردن» یعنی قالب گیری کردن و جسمی را در قالبی قرار دادن؛ اما «غالب کردن» یعنی فریب دادن کسی در معامله و خرید و فروش یا جنسی را به جای جنسی دیگر دادن یا گران تر از بهای خود فروختن. در واقع در غالب کردن، نوعی کلاهبردای ونیرنگ وجود دارد.

- در جمله «او این زمین را به همکارش غالب کرد»، منظور این است که این زمین با ایرادات سندی و حقوقی دارد یا از نظر قیمت، بیش از قیمت واقعی فروخته شده است.

#زین_قنبار_یاری

روایتی از زندگی، زمانه و آثار نجف در یابندری ۲ سال پس از درگذشتش

نجف فرزند ناخدا خلف

مجید خاکپور

آقای علوی، معلم ریاضی و هندسه سال نهم مدرسه رازی آبادان، از پسری که ظاهر تیپیکال بچه های جنوب را داشت، تکلیفش را خواست.

-رسم شما کجاست؟

پسر با چشمانی که احتمالاً درصدی تأسف ساختگی در آن بود تووی جفت چشم های آقا معلم نگاه کرد و گفت: نیاوردم.

آقای علوی که در گرفتن مچ بچه زنگ ها و لاف زن ها، تبحر و تجربه کافی داشت، احتمالاً آن ساختگی بودن تأسفر را در چشم پسر بچه دید و با خون سردی قمار بازی که دست حریف را خوانده است، آس را کوئید روی میز و گفت: خب برو ببار.

پسر پاک باز هم خیلی سفت و سبور باشد رفت و دیگری به مدرسه برگشت. از اینکه آقای علوی تا چه مدت منتظر آن پسر ماند، شیشه های رنگی، و این خانه از انگشت شمار

آن پسر اسمش نجف بود، فرزند ناخدا خَلَف در یابندری. این ناخدا خلف خودش مرد برجسته ای بود در صنف خودش و تاریخ غیررسمی در یانوردی جنوب، علی الخصوص آبادان، جا دارد هر چند از اصل ماجرا که پسرش است. کمی دور می شویم، از او یادی کنیم.

- **کیطانی که استعداد ناخدا را کشف کرد** ناخدا، خلف پایلوت یا راهنمای کشتی بود و وقتی کشتی های فرنگی وارد مصب رودخانه اروند می شدند، در به سلامت گذر دادن آن بزرگپیکرهای سنگین وزن، از گذار ها و چم و خرم خود، خانه اروند مهارت غربیی داشت و اصلاً جوری کشتی را برای پهلو گرفتن هدایت نمی کرد که آب توی دل کپیتان و خدمه تکان نمی خورد. اما داستان اینکه اسمش سر زبان ها افتاد، برمی گردد به سال ها پیش از اینکه به در چه پا یلوتی نائل شود. در واقع یک کپیتان انگلیسی بود که استعداد او را کشف کرد. آن هم وقتی خودش و کشتی اش در گل مانده بودند. کپیتان بی گذار به آب زده و ناشی گری کرده و کشتی اش به گل نرفته بود. اوو خدمه اش پس از سعی فراوان از در آوردن کشتی قطع امید کرده بودند که جوانکی لاغر و خیس از عرق بار خالی کردن آمده بود و پیشش و چنین ادعا کرده بود که می تواند کشتی را به آب و حیات برگرداند. کپیتان، جوانک یک لاقبای بیست و یکی دوساله را برانداز کرد و باشم انگلیسی اش فهمید که می تواند از کار و تلاش این مرد بومی بهره ببرد یا دست کم چیزی از دست نمی دهد

اگر به او میدان دهد، خَلَف اینجا، برای اولین بار می شود ناخدا ای کشتی. افسرها و ملوان های فرنگی با اگر اه فرمائش رامی برند، اما عاقبت کشتی از گل در می آید. اینکه با چه ترفندی، میخنی است تخصصی که گویا کپیتان انگلیسی در سفرهای دریایی اش به اقصی نقاط جهان، در بار هر بار اندازی، وقتی لبی از ترمی می کرد و پیرده از غرورش کنار می رفته، برای ملوان ها و افسرها و کپیتان های دیگر کشتی های قاره پیما که هم پیاله اش بوده اند، ماجرای جوانکی سبزه و لاغر، ساکن در منتهی الیه جنوب ایران را تعریف می کرد که یک بار آبروی او و شرکت کشتنی رانی و صنعت در یانوردی انگلیس را خریده است.

آن روز کپیتان با آداب دانی تصنعی یک انگلیسی بورژوا از خلف تشکر و پیشنهاد عید... کوثری، درباره نحوه آشنایی اش با آثار نجف در یابندری می گوید: من حوالی سال ۱۳۴۱ در پانزده سالگی کتاب «وداع با اسلحه» را خواندم، این اولین کار مرحوم در یابندری بود و اولین کتاب ارنست همینگوی که من مطالعه می کردم. جدا از خود داستان که یکی از شاهکارهای نویسنده است، زبان اثر برای من جالب بود.

تخصیص در یابندری کوثری در توضیح شیوه در یابندری در به کارگیری زبان می گوید: تا آن زمان خیلی از رمان های غربی، به ویژه آثار نویسندگان کلاسیک از جمله بالزاک، ویکتور هوگو و... را خوانده بودم، ترجمه آن ها دارای زبانی شسته رفته، سنگین و البته لایق آن آثار کلاسیک بود، اما چیزی که من در «وداع با اسلحه» برای اولین بار تجربه کردم، زبانی ساده و نزدیک به محاوره بود و جای تحسین داشت که رمانی با آن زبان ترجمه شود و آن قدر دلنشین باشد.



قنبار

می کند او را به بصره که مهم ترین بندر جنوب بوده ببرد و به کشتیرانی معرفی کند. خلف آنجا چند سالی روی یک ک کش کار می کند و همان جابه دلیل جدیت و مهارت در انجام امور محوله، به درجه پایلوتی ارتقا پیدا می کند. به آبادان برمی گردد و با آن مهارتی که ذکرش رفت، می شود یکی از انگشت شمار پایلوت های آبادان که دستمزد های بالایی طلب می کردند و حتی به وسوسه استخدام در شرکت نفت هم دست رد زدند و ارباب و نوکر خودشان باقی ماندند.

- **ناخدا زیادی دست و دلباز و ولخرج بود**

ناخدا خلف در زندگی غیر کاری هم غیر از دیگران بود، در واقع می شود صفت «عجیب» را برای جمیع ویژگی هایش به کار برد، او مردی خوش پوش و شیک بود که بدون کراوات از خانه بیرون نمی رفت. خانه اش را به سبک خانه های بوشهری آن ها اصالتاً اهل چاه کوتاه بوشهر بودند- ساخته بود با شیشه های رنگی. و این خانه از انگشت شمار خانه های آبادان آن زمان بود که برق داشتند. علاوه بر کمی انگلیسی دانی، مقداری هم نروزی بلد بود. البته یک ویژگی دیگر هم داشت که خوشایند غربیه ها و مایه نگرانی خانواده اش بود: اوزیادی دست و دلباز و ولخرج بود و در واقع هیچ وقت به اهمیت امری به نام پس انداز باور نیاورده و یک بار در پاسخ زنش که خواسته بود یک مقدار از پول ها را برای بچه هایش نگه دارد، با بی خیالی و البته شاید از سر اعتماد به تخم و تر که خودش در حالی که دندان هایش را خلال می کرد، گفت: اگر بچه های من، آدم حساسی باشند خودشان در می آورند، اگر هم نیا شند پول های مرا در یکی دوسال به باد می دهند.

و کمافی السابق سفره داری و گشاده دستی پیشه کرد. نجف تا آخر عمرش آن روزی را در یاد نگذاشت که با پدرش به باغ شهرداری آبادان رفت که عمارتی کلاه فرنگی و گره و ار کستری در آن بود. به محض نشستن روی یکی از نیمکت ها، گروه نواختن را شروع کردند. به دور و بر که نگاهی انداختند جز خودشان کسی را ندیدند. اجرای ار کستر، اجرایی اختصاصی برای آن هاست. بعد از اجرا، ناخدا خلف گرم کرده دست در جیب برد و یک اسکناس ۵۰ تومانی داد به پسرش که بهد به گروه. آن ها خیلی خوششان آمد و تشکر بسیار کردند. چون ۵۰ تومان در آن زمان دوسه برابر حقوق یک کارمند بود...

- **نجف آن طور که شایسته بود به وصیت پدر عمل نکرد** پنجاه و دو سال بیشتر نداشت وقتی برای آخرین بار پای روی عرشه یک کشتی دنیا دیده فرنگی گذاشت و کپیتان و خدمه در عرشه خیر دار ایستاده، احترام گذاشته و سکان را به او سپردند که کشتی را مثل طفلی که به آغوش مادر است، به اسکله برساند.

او در سنه ۱۳۱۴، پس از حدود هجده روز در بستر ماندن که طولانی ترین وقفه دیدار بین او و شط بود، از زندگی کناره گرفت، اما در آخرین روز به تنها پسرش، نجف که هفت ساله و کلاس اول دبستان بود وصیت کرد که درس و مدرسه را رها کنند، البته همان طور که می دانید، نجف آن طور که شایسته بود به وصیت پدر عمل نکرد. انصاف است که بگوییم نجف تا چهارم دبستان که در مدرسه ای مختلط

بود و دو سال بیشتر نداشت وقتی برای آخرین بار پای روی عرشه یک کشتی دنیا دیده فرنگی گذاشت و کپیتان و خدمه در عرشه خیر دار ایستاده، احترام گذاشته و سکان را به او سپردند که کشتی را مثل طفلی که به آغوش مادر است، به اسکله برساند. او در سنه ۱۳۱۴، پس از حدود هجده روز در بستر ماندن که طولانی ترین وقفه دیدار بین او و شط بود، از زندگی کناره گرفت، اما در آخرین روز به تنها پسرش، نجف که هفت ساله و کلاس اول دبستان بود وصیت کرد که درس و مدرسه را رها کنند، البته همان طور که می دانید، نجف آن طور که شایسته بود به وصیت پدر عمل نکرد. انصاف است که بگوییم نجف تا چهارم دبستان که در مدرسه ای مختلط

بود تا یک سال ونیمی را که آنجا خودش داشت و راحت تر بگذرانم. می توانم بگویم برای اولین بار خواندن فلسفه به معنای دقیق کلمه را با این اثر تجربه کردم و زبانش آن چنان شفاف و راحت بود که اگر چیزی از فلسفه آموختم با همین اثر شروع شد.

- **«متفکران روس» اوج آثار در یابندری** به باور عبدا... کوثری، در یابندری این زبان را در کارهای دیگر خود نیز حفظ کرده و ارتقا داده است: شاید اوج آثار او را بتوان «متفکران روس» محسوب کرد که به راستی یکی از مهم ترین ترجمه هایی است که به لحاظ زبان، در فارسی کار شده است. جدا از این ها، مرحوم نجف در یابندری مترجمی بود که تقریباً همه آثارش را مقدمه ای روشنگر همراه بود. این کاری است که بسیاری از مترجمان خوب نیز از آن عاجز هستند، اینکه برای خواننده ایرانی مقدمه ای بنویسی که به اندازه کتاب هدم بسیار خوبی برای من



از سرنوشت آن کتاب در دست نیست، می گویند ابراهیم گلستان هنوز و در ۱۰۱ سالگی گاهی که به کتابخانه غنی اش در قصرش نگامی کند حسرت آن کتاب را می خورد و امیدوار است روزی به دستش برسد، اما امید باطلی است. ● **طبع آزمایی در نقاشی و آشپزی**

برگردیم به لوکیشن زندان- حکم اعدام نجف که عضو حزب توده بود و اتهاماتی مثل خیانت به کشور و جاسوسی برای خارجی ها را به او تفهیم کرده بودند- بایک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد، اما در نهایت پس از چهار سال از زندان بیرون آمد.

«تاریخ فلسفه غرب» برتراند راسل، «بیگانه ای در دهکده» مارک تواین و چند نمایشنامه از اسکار وایلد را در حبس ترجمه کرد. طبع آزمایی در نقاشی و آشپزی را هم زمان در اتاق شماره دوازده در زندان شماره سه بازنگشت. ماجرا از این قرار است که گلستان هم کارمند شرکت نفت بود و همکار نجف، منتها در آن روزها بیشتر با یک دوربین فیلم برداری توی پالا یشگاه می چرخید و تمرین تصویر برداری می کرد. در یکی از دیدارهایشان در شرکت نفت حرف با شیب تند ی می کشد به فاکنر و همینگوی و ادبیات آمریکا و گلستان با هیجان از رمانی می گوید که به تازگی از همینگوی خوانده است.

نجف خواش می کند که اگر مقدور است آن کتاب را به او امانت بدهد تا بخواند. گلستان با قید امانت، قبول می کند و نسخه زبان اصلی رمان «وداع با اسلحه» را به نجف می دهد. نجف رمان را به جای خواندن ترجمه می کند و به یک معنی ترجمه «وداع با اسلحه» را مدیون گلستان است. اما نسخه اصلی و امانتی کتاب را هیچ وقت به گلستان بر نمی گرداند و گویا به شکلی از دستش می رود که روایت موقتی

بود تا یک سال ونیمی را که آنجا خودش داشت و راحت تر بگذرانم. می توانم بگویم برای اولین بار خواندن فلسفه به معنای دقیق کلمه را با این اثر تجربه کردم و زبانش آن چنان شفاف و راحت بود که اگر چیزی از فلسفه آموختم با همین اثر شروع شد.

- **«متفکران روس» اوج آثار در یابندری**

به باور عبدا... کوثری، در یابندری این زبان را در کارهای دیگر خود نیز حفظ کرده و ارتقا داده است: شاید اوج آثار او را بتوان «متفکران روس» محسوب کرد که به راستی یکی از مهم ترین ترجمه هایی است که به لحاظ زبان، در فارسی کار شده است. جدا از این ها، مرحوم نجف در یابندری مترجمی بود که تقریباً همه آثارش را مقدمه ای روشنگر همراه بود. این کاری است که بسیاری از مترجمان خوب نیز از آن عاجز هستند، اینکه برای خواننده ایرانی مقدمه ای بنویسی که به اندازه

مرد قلچماق و جنگ دیده و نویل گرفته آمریکایی جوری به فارسی در آمده

او دو معلم دیگر هم در همان دوران مدرسه داشت، اما سینما تاج آبادان کلاس درس اصلی او بود. سینمایی که سال ها بعد و هنگامی که حتی اروپا و آمریکا را هم سیاحت کرده و فیلم های بسیاری را در سالن های شیک و مدرن دیده بود، بی ذره ای تردید می گفت سینما تاج آبادان زیباترین سینمای جهان است

برگردیم به لوکیشن زندان- حکم اعدام نجف که عضو حزب توده بود و اتهاماتی مثل خیانت به کشور و جاسوسی برای خارجی ها را به او تفهیم کرده بودند- بایک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد، اما در نهایت پس از چهار سال از زندان بیرون آمد.

«تاریخ فلسفه غرب» برتراند راسل، «بیگانه ای در دهکده» مارک تواین و چند نمایشنامه از اسکار وایلد را در حبس ترجمه کرد. طبع آزمایی در نقاشی و آشپزی را هم زمان در اتاق شماره دوازده در زندان شماره سه بازنگشت. ماجرا از این قرار است که گلستان هم کارمند شرکت نفت بود و همکار نجف، منتها در آن روزها بیشتر با یک دوربین فیلم برداری توی پالا یشگاه می چرخید و تمرین تصویر برداری می کرد. در یکی از دیدارهایشان در شرکت نفت حرف با شیب تند ی می کشد به فاکنر و همینگوی و ادبیات آمریکا و گلستان با هیجان از رمانی می گوید که به تازگی از همینگوی خوانده است.

نجف خواش می کند که اگر مقدور است آن کتاب را به او امانت بدهد تا بخواند. گلستان با قید امانت، قبول می کند و نسخه زبان اصلی رمان «وداع با اسلحه» را به نجف می دهد. نجف رمان را به جای خواندن ترجمه می کند و به یک معنی ترجمه «وداع با اسلحه» را مدیون گلستان است. اما نسخه اصلی و امانتی کتاب را هیچ وقت به گلستان بر نمی گرداند و گویا به شکلی از دستش می رود که روایت موقتی